

توانش بین‌فرهنگی در آموزش زبان‌های خارجی، چالش یا ضرورت؟

سارا نظری*

دانشجوی دکتری آموزش زبان آلمانی دانشگاه بایرویت، آلمان

محمود نظری**

مربی دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۹، تاریخ تصویب: ۹۱/۲/۳۰)

چکیده

با شکل‌گیری دهکده جهانی که افزایش ارتباط میان جوامع زبانی مختلف را به همراه داشت، اختلافات بین‌فرهنگی بروز کرده، بستری برای ایجاد سوءتفاهمات میان طرفین گفتگو شد. به پیامد این پدیداری بود که اواسط دهه هشتاد میلادی گروهی از کارگزاران فراهم‌سازی کلاس‌های زبان خارجی در سطح اروپا و امریکا، برای پیشگیری از نمود چنین سوءتفاهماتی، مباحث فرهنگی را در برنامه‌های آموزشی خود گنجانده‌اند. اما نکته قابل تأمل در این میان، پنهان ماندن این واقعیت از نظرها بود که تسلط بر فرهنگ جامعه زبانی مقصد، تنها و نهایی‌ترین راه پیشگیری از بروز اختلافات بین‌فرهنگی نیست، چرا که افراد در ارتباطات بین‌فرهنگی نه با فرهنگ مقصد، بلکه با فرهنگ (نوپای) سومی، برآمده از کنش‌ها و واکنش‌ها میان فرهنگ خودی و فرهنگ بیگانه، روبه‌رویند که توان درک و اداره آن افزون بر شناخت فرهنگ مقصد، نیازمند مهارت‌های فراتری است که به مجموعه این مهارت‌ها توانش بین‌فرهنگی اطلاق می‌شود؛ در مقاله حاضر، نگارندگان در ابتدا با بر شمردن این مهارت‌ها، به تعریف توانش بین‌فرهنگی می‌پردازند و آن را به عنوان یک ضرورت در آموزش زبان‌های خارجی معرفی می‌کنند و در ادامه، با تأکید بر الزام آموزش توانش بین‌فرهنگی در کلاس‌های زبان خارجی، چگونگی تحقق این مهم را شرح می‌دهند.

واژه‌های کلیدی: توانش بین‌فرهنگی، زبان خارجی، سوءتفاهمات بین‌فرهنگی، فرهنگ سوم، ارتباط‌های بین‌فرهنگی، قراردادهای ارتباطی.

* تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۵۲۴۹۱، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۷۰۹۰۳۲، E-mail: srh_nzr@yahoo.com

** تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۵۲۴۹۱، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۷۰۹۰۳۲، E-mail: srh_nzr@yahoo.com

مقدمه

در جامعه نوین امروز، تماس با افراد و محیط بیگانه امری عادی بوده و بخشی از مراودات شغلی و خصوصی را به خود اختصاص می‌دهد. افزایش ارتباط‌های اقتصادی در سطح بین‌الملل، مبادلات فرهنگی، سیل مهاجرت‌ها و عوامل دیگر، منجر به آن شده است که همواره افراد بیشتری با یکدیگر تقابل داشته باشند که زبان، منش و رفتار هر یک برای دیگری بیگانه است. بدیهی است که این بیگانگی و غریبی، مشکلاتی را در برقراری و حفظ ارتباط برای طرفین ایجاد می‌کند، آن‌گونه که حتی می‌تواند آن‌ها را از ادامه ارتباط باز دارد. به همین دلیل است که کارشناسان معتقدند در اختیار داشتن ابزار لازم برای اداره و پیشبرد چنین ارتباط‌هایی برای شهروند قرن بیست و یکم یک ضرورت محسوب می‌شود. این ابزار که در ادامه از آن با عنوان توانش بین‌فرهنگی یاد می‌شود، به فرد این امکان را می‌دهد که در ارتباط‌های بین‌فرهنگی، بر مشکلات احتمالی ناشی از تفاوت‌ها فائق آید و از شکست یا قطع ارتباط جلوگیری کند.

تدوین‌کنندگان «استانداردهای فراگیری زبان خارجی» در آمریکا در توصیف اهمیت توانش بین‌فرهنگی و در پاسخ به آنانی که یادگیری زبان‌های خارجی در مدرسه را برای آمریکایی‌ها - به دلیل قدرت زبان انگلیسی به عنوان یک زبان واحد جهانی و یا به دلیل احتمال اندک سفر آمریکایی‌ها به خارج - لازم نمی‌دانند، می‌نویسند:

«حتی اگر دانش‌آموزان پس از اتمام مدرسه هرگز زبان [خارجی] را به کار نبرند، توانایی و دانش بین‌فرهنگی و شناخت دنیایی ورای مرزهای سنتی و دسترسی به آن تا پایان عمر با آن‌ها خواهد بود.» (استانداردهای فراگیری زبان خارجی ۲۴)

بنابراین با توجه به جایگاه ویژه توانش بین‌فرهنگی در مراودات امروزی و اهمیت آشنایی با آن، در مقاله پیش‌رو، پس از ارائه پیشینه‌ای از چگونگی شکل‌گیری مبحثی به نام توانش بین‌فرهنگی در کلاس‌های زبان خارجی، به توصیف این توانش و روش‌های تدریس آن همزمان با آموزش زبان پرداخته می‌شود.

تاریخچه آموزش دستور

هدف اصلی از یادگیری زبان‌های خارجی تا قبل از دهه هفتاد قرن بیستم میلادی - متأثر از ساختارگرایی (Strukturalismus) و دستور زایشی (Generative Grammatik) - فراگیری دستور زبان مقصد و بهبود دانش دستوری به معنای پیشرفت در یادگیری زبان بود (بانز ۱۲۷). روندی که در سال‌های هفتاد با پیشرفت علم و صنعت که درنوردیده شدن مرزها و حرکت

تدریجی جوامع به سوی جهانی شدن را در پی داشت، تغییر یافت؛ بدین معنا که یادگیری زبان‌های خارجی دیگر در فراگیری ساختارهای ایزوله دستوری خلاصه نمی‌شد، چرا که افراد نیز با پیشرفت فناوری و رسانه‌ها، انسان‌های منزوی سابق نبودند و فشردن یک دکمه یا گرفتن یک شماره برای آن‌ها کافی بود تا با «آن سوی آب‌ها» ارتباط برقرار کنند. بدین ترتیب فراگیری زبان‌های خارجی با هدف کسب مهارت‌های دستوری، جای خود را به فراگیری زبان به منظور کسب قابلیت‌های ارتباطی داد.

با مشاهده جهت‌گیری و نیازهای جدید زبان‌آموزان، بحث‌هایی پیرامون بایستگی دگرگون‌سازی روش‌های آموزشی کلاس‌های زبان از روش مبتنی بر نظام (Systemmethode) که علم زبان را آموزش می‌دهد، به روش مبتنی بر کاربرد (Funktionsmethode) که به آموزش روش‌های کاربردی زبان می‌پردازد، مطرح شد. به عنوان مثال دیتریش معتقد بود:

«آن نوعی از آموزش که بهای بیشتری به روش کاربردی بدهد و توانایی کاربرد عملی زبان را تقویت کند، آموزش مفیدتری است؛ - از این نقطه نظر - آن نوعی از آموزش که بیشتر بر روش مبتنی بر نظام تمرکز دارد و تنها دانش و تشخیص ارتباطات درونی زبان را آموزش می‌دهد، از ارزش کمتری برخوردار است.» (دیتریش ۶۹)

این قبیل دیدگاه‌ها، تحول گسترده‌ای در برنامه‌های آموزشی کلاس‌های زبان را به همراه داشت که بر اساس آن پرداختن به نیازهای ارتباطی زبان‌آموزان، همچنین بهبود و غنی‌سازی گنجینه واژگان آن‌ها محور اصلی آموزه‌های این کلاس‌ها قرار گرفت (ویته ۲۸).

توانمندتر شدن افراد از جوامع زبانی مختلف، به برقراری ارتباط با یکدیگر و به کار بردن قراردادهای ارتباطی (Kommunikationskonventionen) آشنا و معمول در فرهنگ خودی در این ارتباط‌ها از یک سوی و تعبیر رفتارهای ارتباطی (Kommunikationsverhalten) بیگانه براساس همین قراردادهای آشنا از سوی دیگر، زمینه‌ساز بروز اختلافات بین‌فرهنگی شد (آدلر ۲۵۷).

هایمز در زمره اولین افرادی بود که از وجود قواعد ارتباطی قراردادی در زبان‌ها سخن راند و لزوم پیروی از این قواعد را به منظور برقراری ارتباطی متناسب با موقعیت، خاطر نشان کرد. نظریات او که به کندوکاو در چگونگی و کیفیت ارتباط‌های درون فرهنگی و روابط میان افراد از یک جامعه زبانی و فرهنگی می‌پرداخت، محرکی بودند برای دانشمندانی که ارتباط‌های بین‌فرهنگی را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دادند. با تعمیم نتایج مطالعات هایمز به روابط میان افراد از جوامع زبانی و فرهنگی متفاوت و تحقیق در زمینه امکان وجود ارتباط میان

قراردادهای ارتباطی ناهمگون و دشواری‌های جاری در ارتباط‌های بین‌فرهنگی، کارشناسان این رشته به این مهم پی بردند که بهره‌مندی از گنجینه واژگان غنی و توانایی کاربرد عملی زبان، گرچه به تسهیل برقراری ارتباط با محیط و افراد بیگانه کمک می‌کند، اما برای ارتباطی موفق و (حتی‌المقدور) خالی از تعابیر نادرست و سوء تفاهمات، کافی نیست. پیش‌تر با اشاره به کتاب‌های آموزش زبانی که طبق اصل «۱۰۰۰ واژگان» تألیف شده‌اند، می‌گوید: «در واقع گنجینه واژگانی مشتمل بر حدود هزار واژه می‌بایست برای بسیاری از موقعیت‌هایی که خارجی‌ها با آن مواجه می‌شوند کافی باشد. دشواری اصلی در چگونگی به کارگیری این واژگان است.» (پیش‌تر ۵)

وی معتقد است که زبان‌آموزان با بهبود سطح واژگان خود، توانایی برقراری ارتباط زبانی را در بسیاری از موقعیت‌های ارتباطی به دست می‌آورند، اما رویارویی شایسته با مناسبات فرازبانی، نیازمند توانایی‌هایی افزون بر آن است.

اینچنین بود که اواسط دهه هشتاد میلادی فصل تازه‌ای به نام توانش بین‌فرهنگی در تاریخچه آموزش زبان‌های خارجی گشوده شد و توجه بسیاری از زبان‌شناسان و نظریه‌پردازان این رشته را به خود معطوف کرد. چگونگی آموزش توانش بین‌فرهنگی به موازات تدریس زبان خارجی در کلاس‌های زبان به منظور پیشگیری از بروز اختلافات بین‌فرهنگی موضوع اول تحقیقات و بررسی‌های بی‌شماری در سطح اروپا و آمریکا قرار گرفت که روز به روز نیز بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد و نتیجه آن در مواردی به صورت گنجاندن مباحث فرهنگی در برنامه‌های آموزشی کلاس‌های زبان انعکاس یافت.

توانش بین‌فرهنگی؛ برداشت اول

همانطور که پیش‌تر مطرح شد، به دنبال بروز اختلافات و سوء تفاهمات در ارتباط‌های بین‌فرهنگی و پس از تحقیقات صورت گرفته در زمینه چگونگی ترکیب آموزش زبان خارجی و توانش بین‌فرهنگی، به منظور پیشگیری از چنین سوء تفاهماتی، برخی از متولیان تدوین کلاس‌های زبان خارجی، اقدام به گنجاندن مباحث فرهنگی در برنامه‌های آموزشی کلاس‌های خود نمودند؛ به عنوان مثال، تشریح و توضیح آداب و رسوم معمول لباس پوشیدن، غذا خوردن، مسافرت کردن، تشکیل خانواده دادن و ... در فرهنگ مقصد، همچنین بحث و تبادل نظر در باره این آداب و رسوم و حتی در گامی فراتر ارزیابی مثبت یا منفی آن‌ها، بخشی از برنامه‌های آموزشی جدید کلاس‌های زبان را تشکیل می‌داد.

ضعف عمدهٔ چنین برداشتی از توانش بین‌فرهنگی این تفکر بود که زبان‌آموز باید در کنار فراگیری زبان خارجی، آداب فرهنگی آن را نیز بیاموزد تا با تطابق خود با این آداب، به هنگام مواجهه با افراد از جامعهٔ زبانی مقصد، از بروز اختلافات بین‌فرهنگی مصون بماند، حتی آنجا که این فرهنگ در «تضاد» با فرهنگ خودی بوده و زبان‌آموز رسوم معمول در فرهنگ خودی را «صحیح‌تر» از فرهنگ بیگانه می‌داند. این را می‌توان دلیلی بر آن دانست که عده‌ای از همان ابتدا با گنجاندن مباحث فرهنگی در برنامه‌های آموزشی کلاس‌های زبان مخالفت کردند. نگرانی از تحت تأثیر فرهنگ بیگانه قرار گرفتن و گرایش زبان‌آموزان به فرهنگ جدید، و به فراموشی سپردن فرهنگ خودی در سایهٔ فرهنگ بیگانه، سبب شد که این گروه بحث‌های فرهنگی در کلاس‌های زبان را به منزلهٔ چالشی برای فرهنگ خودی بدانند و از گنجاندن چنین بحث‌هایی در برنامه‌های آموزشی کلاس‌های خود امتناع کنند. صرف‌نظر از این مهم، چنین برنامه‌های آموزشی از دو جنبهٔ دیگر نیز دارای مشکل بودند؛ اول آن که فراگیری کامل یک فرهنگ بیگانه همانقدر ناممکن است که تسلط کامل بر یک زبان بیگانه. اما با فرض امکان تسلط همه جانبه بر فرهنگ مقصد، این باور که کسب دانش فرهنگی می‌تواند مانع بروز اختلافات در ارتباط‌های بین‌فرهنگی شود، نه تنها نادرست که حتی ساده‌اندیشان و در واقع به منزلهٔ نادیده گرفتن زبان، فرهنگ و طرفین گفتگو به عنوان عناصری پویا و در تحول دائمی است. این بدان معناست که افراد در ارتباطات بین‌فرهنگی نه با فرهنگ مقصد، بلکه با فرهنگ (نوپای) سومی^۱، برآمده از کنش‌ها و واکنش‌ها میان فرهنگ خودی و فرهنگ بیگانه، رو به رویند^۲ که به عقیدهٔ بولتن محتوی و چگونگی پیدایش آن غیرقابل پیش‌بینی بوده و توان درک و اداره آن علاوه بر علم به فرهنگ مقصد نیازمند مهارت‌های فراتری است که به مجموعه این مهارت‌ها توانش بین‌فرهنگی اطلاق می‌شود (بولتن ۲۲).

بولتن (همان ۲۲) سعی می‌کند با مثالی به درک بهتر مطلب کمک کند. وی با به تصویر کشیدن لحظهٔ سلام کردن در یک ارتباط بین‌فرهنگی می‌گوید، به هنگام سلام کردن دو فردی که یکی متأثر از تشریفات معمول در فرهنگ خود به هنگام سلام کردن، دست طرف خود را می‌فشارد و دیگری (همچنین متأثر از فرهنگ خود) به سلام کردن بدون دست دادن بسنده می‌کند، نمی‌توان پیش‌بینی کرد که کدام حالت سلام کردن انتخاب می‌شود. این انتخاب

۱- بولتن این فرهنگ نوپای سوم را Interkultur می‌نامد.

۲- در این زمینه بایرام نیز دیدگاهی مشابه بولتن دارد (رک. بایرام ۴۰-۳۹).

(سلام کردن همراه دست دادن، سلام کردن بدون دست دادن، حالتی بین آن‌ها و یا اصولاً شکل دیگری از تشریفات سلام کردن) بستگی به طرفین حاضر دارد که با توجه به شرایط خاص حاکم و تحت تأثیر عواملی مانند اختلاف سنی، درجه آشنایی و غیره تصمیم به چگونگی سلام کردن می‌گیرند.

بنابراین همانطور که از مثال برمی‌آید، برای اداره رابطه‌های بین‌فرهنگی، آشنایی با فرهنگ مقصد (به عنوان یکی از ارکان ضروری) لازم، اما با توجه به پویایی خاص چنین رابطه‌هایی کافی نیست.

توانش بین‌فرهنگی؛ برداشت دوم

در بخش قبل توضیح داده شد که افراد در ارتباط‌های بین‌فرهنگی با فرهنگ سومی رو به رویند که توان درک و اداره آن، نیازمند مجموعه مهارت‌هایی به نام توانش بین‌فرهنگی است. در منابع علمی مربوط تعاریف گوناگونی از توانش بین‌فرهنگی وجود دارد که توجه بسیاری از آن‌ها تنها به جنبه‌های روانی این توانش، مانند تساهل در برابر مشکلات ناشی از برخورد فرهنگ‌ها (tolerance)، توانایی تعبیر و تفسیر شرایط از دیدگاه‌های متفاوت (Perspektivenwechsel)، خودداری از پیش‌داوری و ... معطوف است. پروژه INCA^۱ از معدود اقدامات پژوهشی به شمار می‌رود که افزون بر جنبه‌های روانی توانش بین‌فرهنگی، جنبه‌های زبانی آن را نیز مورد توجه قرار می‌دهد.^۲

بُسه و مولر-ژاکیه که از جمله زبان‌شناسان فعال در زمینه ترکیب آموزش زبان و توانش بین‌فرهنگی به شمار می‌آیند، مدل ارائه شده در پروژه INCA را به لحاظ ادغام شاخص‌های روانی و زبانی توانش بین‌فرهنگی، مثبت ارزیابی می‌کنند، اما از سوی دیگر، توجه این مدل به چارچوب‌های زبانی را کافی نمی‌دانند (بُسه و مولر-ژاکیه ۲۴). این مسئله آنان را بر آن داشت تا مدلی از توانش بین‌فرهنگی را ارائه کنند که به توصیف پررنگ‌تر مؤلفه‌های زبانی توانش بین‌فرهنگی می‌پردازد:

1- INCA: Intercultural Competence Assessment

۲- پروژه INCA فعالیت‌های خود را در سال ۲۰۰۴ و به دنبال اعلام نیاز برخی از شرکت‌های بین‌المللی نسبت به آگاه‌سازی کارمندانشان از وجود اختلافات فرهنگی آغاز نمود. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به آدرس زیر مراجعه شود:

<http://www.incaproject.org/index.htm>

تمایل به همکاری		
کنش	دانش	انگیزش
<p>نشان دادن رفتارهایی که بیانگر تمایل به گفتگو در یک ارتباط بین‌فرهنگی اند.</p> <p>● ابراز تمایل به همکاری از طریق جستجوی زمینه‌های مشترک برای گفتگو، نشان دادن توجه، بیان بازخورد</p> <p>● مطرح کردن تفاوت در انتظارات نسبت به آنچه که امری معمولی یا یک هنجار تلقی می‌شود.</p>	<p>علم به این که قراردادهای ارتباطی متفاوت از دلایل بروز مشکلات در یک ارتباط بین‌فرهنگی اند.</p>	<p>تمایل بدون محدودیت به همکاری در یک ارتباط بین‌فرهنگی</p> <p>آمادگی تعبیر گفته‌های طرف گفتگو به عنوان اظهارات منسجم و معنی‌دار</p>

برخورد با توانش‌های زبانی		
کنش	دانش	انگیزش
<p>شفاف و ساده‌سازی گفته‌های خود</p> <p>مطرح کردن مشکلات ناشی از بد فهمیدن یا نفهمیدن گفته‌های طرف گفتگو</p> <p>پیش‌گیری از بروز سوء تفاهمات و یا اصلاح آن‌ها</p> <p>به کمک راهبردهای فرا ارتباطی</p> <p>کمک گرفتن از مترجم برای رفع مشکلات حل ناشدنی</p>	<p>علم به این که کاربرد یک زبان خارجی می‌تواند باعث بروز مشکلات ارتباطی خاصی شود</p> <p>آگاهی از چگونگی مواجهه با مشکلات احتمالی که به دنبال کاربرد یک زبان خارجی بروز می‌کند</p> <p>علم به چگونگی پیش‌گیری از بروز سوء تفاهمات و یا اصلاح آن‌ها در صورت بروز</p>	<p>تساهل در برابر دشواری‌های ناشی از برقراری ارتباط از طریق یک زبان خارجی</p> <p>آمادگی پذیرش و حل مشکلات ارتباطی به عنوان جزئی جدایی‌ناپذیر در ارتباط‌های بین‌فرهنگی</p>

برخورد با قراردادهای ارتباطی متفاوت		
انگیزش	دانش	کنش
آمادگی تطبیق خود با قراردادهای ارتباطی بیگانه	آگاهی نسبت به وجود قراردادهای ارتباطی متفاوت که	تطبیق با قراردادهای ارتباطی بیگانه
آمادگی برای به محک گذاشتن قراردادهای ارتباطی خودی	غالباً منجر به بروز سوء تفاهات تکراری در یک ارتباط	بیان صریح قراردادهای ارتباطی خودی
آمادگی برای برقراری توازن میان قراردادهای ارتباطی و برداشتهای متناقض و یا متضاد	بین فرهنگی می‌شوند، به عنوان مثال آگاهی از: وجود ارتباط میان واژگان و مفاهیم	● تشریح ارتباط میان واژگان و مفاهیم
تساهل در برابر واژگان و کنش‌های گفتاری مبهم	وجود ارتباط میان ژانرهای ارتباطی	● تشریح اهداف گفتاری حاصل از کنش‌های گفتاری
آمادگی برای تجدید نظر در دادن نسبت‌های عجولانه به مقاصد ارتباطی طرف گفتگو و جستجو برای یافتن سرنخ‌های بیشتر	گفتاری و هدف‌های گفتاری وجود ارتباط میان نشانه‌های زبانی کلامی و غیرکلامی وجود ارتباط میان اشاره‌های فراکلامی و هدف‌های گفتاری	● تشریح معانی نشانه‌های زبانی غیرکلامی
	وجود ارتباط میان اشاره‌های فراکلامی و هدف‌های گفتاری	● تشریح اهداف گفتاری حاصل از اشاره‌های فراکلامی
		اشاره داشتن به امکان تطبیق دادن خود و طرف گفتگو به تفاوت‌ها در قراردادهای ارتباطی

برخورد با تأثیر قراردادهای ارتباطی متفاوت		
کنش	دانش	انگیزش
<p>حصول تفاهم بر سر قواعد ارتباطی بین‌فرهنگی و تشریح آنها از طریق:</p> <ul style="list-style-type: none"> ● تشریح اهداف گفتاری ● سنجش تناسب یا عدم تناسب رفتارهای گفتاری خود ● تشریح تأثیر گفته‌های طرف گفتگو ● اصلاح سوء تفاهمات بوجود آمده در مراحل قبلی گفتگو ● تلاش برای رسیدن به نقطه نظر مشترک در رابطه با بسط قواعد ارتباطی مشترک 	<p>آگاهی از پویایی خاص ارتباطی بین‌فرهنگی و تأثیرات احتمالی قراردادهای ارتباطی متفاوت بر آن</p> <p>آگاهی از امکان بسط قواعد ارتباطی بین‌فرهنگی متناسب با موقعیت</p>	<p>آمادگی برای رویارویی با گفته‌های طرف گفتگو به عنوان واکنشی به گفته‌های خود</p> <p>آمادگی برای دستیابی به تفاهم بر سر قواعد ارتباطی بین‌فرهنگی و پذیرش آنها</p>

با توجه به مدل ارائه شده توسط بوسه و مولر-ژاکیه، توانش بین‌فرهنگی، آگاهی از احتمال بروز اختلافات و سوء تفاهمات ناشی از تقابل زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت در ارتباطی بین‌فرهنگی و بهره‌مندی از دانش و همچنین انگیزش لازم برای چیرگی بر آنهاست که در کنش افراد بازتاب می‌یابد. بدین معنا که در راستای اکتساب توانش بین‌فرهنگی، فرد باید پیش از هر چیز، انگیزه همکاری در ارتباطی بین‌فرهنگی و حفظ و ادامه ارتباط را داشته باشد. در ادامه برخورداری از انگیزه لازم برای برخورد با توانش‌های زبانی نامتقارن، همچنین قراردادهای ارتباطی متفاوت و تأثیر آنها بر طرف گفتگو و رابطه شکل گرفته، و نیز مشکلات ناشی از هر کدام از آنها، امری ضروری است. چنین انگیزه‌ای بر پایه آگاهی فرد از وجود قراردادهای ارتباطی متفاوت در فرهنگ‌های مختلف، همچنین آگاهی او از امکان بروز مشکلات و سوء تفاهمات در ارتباطی بین‌فرهنگی به دلیل این تفاوت‌ها شکل می‌گیرد. گذشته از آن علم به این که کاربرد یک زبان خارجی می‌تواند باعث بروز

مشکلات ارتباطی خاصی شود، به پیشبرد رابطه و جلوگیری از گسستگی آن کمک می‌کند. این انگیزش و دانش در نهایت باید در کنش فرد - که بطور معمول کنشی زبانی است - بازتاب یابد تا بتواند به حفظ و ادامه رابطه کمک کند. در این مرحله، گفتگوی باز و صریح درباره نکات مبهم رابطه، از پیچیدگی و ناخوشایند بودن آن می‌کاهد و امکان تداوم آن را فراهم می‌آورد. مطرح کردن علاقه به ادامه گفتگو، علی‌رغم سوء تفاهات و مشکلات موجود، بازگویی برداشت‌های فرد از گفته‌های طرف گفتگو، شفاف و ساده‌سازی گفته‌های خود و ... از جمله کنش‌هایی‌اند که می‌توانند به پیشبرد یک رابطه بین فرهنگی کمک کنند.

بنابراین همانطور که از توضیحات ارائه شده برمی‌آید، توانش بین فرهنگی به معنای چشم‌پوشی از یک فرهنگ در راستای تطابق با فرهنگ دیگر نیست، بلکه به معنای جهت‌گیری‌ای نوین در برابر سایر ملیت‌ها و آشنایی با راه‌های برقراری ارتباط با آن‌ها، علی‌رغم وجود تفاوت‌هایی است که می‌توانند باعث پیچیدگی و دشواری رابطه شوند. در یک رابطه بین فرهنگی، فردی می‌تواند ابتکار عمل را به دست گیرد و موفقیت رابطه را ممکن کند که از توانش بین فرهنگی برخوردار است. چنین فردی، مشکلات و سوء تفاهات را عنصری طبیعی از رابطه می‌داند، چرا که از تفاوت میان خود و دیگری آگاه است و علاقه‌مندی او به ادامه ارتباط، وی را به سمت رمزگشایی پیچیدگی‌های رابطه سوق می‌دهد.

با این نگرش، می‌توان ادعا داشت که در دنیای امروز که در آن تماس با بیگانگان از یک سو و مقابله با نژادپرستی و ترس از بیگانه از سوی دیگر، بیش از هر زمان دیگر نمود دارد، آموزش توانش بین فرهنگی به افراد، از اهمیت و ضرورت خاصی برخوردار است و می‌تواند کمک شایانی به پیشبرد اهداف اینچنینی کند، چرا که به اعتقاد کارشناسان، بسیاری از اعمال نژادپرستانه ریشه در همین بیگانگی‌ها و تفاوت‌ها و عدم اطلاع از چگونگی رویارویی با آن‌ها دارند.

آموزش توانش بین فرهنگی در کلاس‌های زبان خارجی

با روشن شدن رابطه توانش بین فرهنگی و توانایی‌های زبانی و اهمیت ترکیب آموزش این دو در کلاس‌های زبان در فصول قبل، در این فصل به تشریح چگونگی تحقق این مهم پرداخته می‌شود.

گام نخست در این راه، آگاه کردن زبان‌آموز از وجود تفاوت میان فرهنگ‌های مختلف و امکان بوجود آمدن سوء تفاهم در ارتباط‌های بین فرهنگی به دلیل وجود این تفاوت‌هاست، چرا

که عدم آگاهی در این زمینه، می‌تواند رابطه در حال شکل‌گیری را دچار مشکل کند و یا حتی به شکست و قطع آن بیانجامد. در مقابل، آگاهی از این موضوع، از غافل‌گیری زبان‌آموز به هنگام برخورد با چنین سوءتفاهم‌هایی پیشگیری می‌کند و مانع از بین رفتن انگیزه او برای ادامه رابطه می‌شود. بهترین روش برای دادن چنین آگاهی‌ای به زبان‌آموزان، فرصت دادن به آن‌ان است که تجربه رابطه‌های بین‌فرهنگی را داشته‌اند، تا از تجربیات شخصی خود و تفاوت‌های فرهنگی‌ای که با آن مواجه شده‌اند، گزارش دهند. چنین گزارش‌هایی که برگرفته از واقعیت‌های رخ داده‌اند، زبان‌آموزان را به نحوی ملموس با آنچه در ارتباط‌های بین‌فرهنگی روی می‌دهد، آشنا می‌کند و آمادگی رویارویی با چنین موقعیت‌هایی را در آنان فراهم می‌آورد.

در این مرحله ضروریست مهارت‌های برشمرده شده در مدلی را که بسه و مولر-ژاکیه برای توانش بین‌فرهنگی ارائه داده‌اند، به زبان‌آموز آموزش داد و بدین ترتیب وی را برای رویارویی با ارتباط‌های بین‌فرهنگی و مشکلات احتمالی ناشی از آن آماده کرد. بدیهی است مدرسان زبان می‌توانند با توجه به خلاقیت‌ها و روش‌های تدریس، خود نسبت به چگونگی آموزش این مهارت‌ها تصمیم‌گیری کنند. به عنوان مثال:

بروز سوءتفاهمات در مراحل اولیه شکل‌گیری یک رابطه بین‌فرهنگی - به دلیل عدم آشنایی و یا آشنایی اندک طرفین گفتگو به آداب و رسوم فرهنگی یکدیگر - بسیار محتمل‌تر از سایر مراحل است؛ امری که می‌تواند شکل‌گیری رابطه را به راحتی دچار مشکل کند. بنابراین، بسیار مهم است به زبان‌آموز تعلیم داده شود که نشان دادن علاقه به ادامه گفتگو، علی‌رغم سوءتفاهمات موجود، با بیان عباراتی مانند «بله، ادامه بدهید و ...» راه‌کاری برای جلوگیری از قطع ارتباط برقرار شده و مقدمه‌ای بر ادامه آن است. در این صورت باید در مراحل بعدی گفتگو برای رفع سوءتفاهمات شکل گرفته تلاش شود.

مسئله مهم دیگر، آموزش این اصل به زبان‌آموز است که در ارتباط‌های بین‌فرهنگی، اطمینان از انتقال و دریافت صحیح پیام برای پیشگیری از بروز سوءتفاهمات، امری ضروری است. در ارتباط‌های درون‌فرهنگی، برداشت صحیح از گفته‌ها یا به عبارتی، درک اهداف گفتاری بدیهی است. برای مثال، بطور معمول یک پرسش، با یک پاسخ روبه‌روست، و یا شانه خالی کردن از انجام یک کار، عدم تمایل یا ناتوانایی نسبت به انجام آن تعبیر می‌شود. اما بدیهی بودن این هنجارها در ارتباط‌های بین‌فرهنگی تا حد زیادی خدشه‌دار می‌شود. برای مثال؛ ممکن است یک فرد چینی پرسش «غذا خورده‌ای؟» را با هدف «احوالپرسی» طرح کند (نازارکیویچ ۱۲۲).

در چنین شرایطی استفاده از راهبردهای فرا ارتباطی می‌تواند بسیار مفید واقع شود. به عنوان مثال، چنانچه فردی حاضر در یک ارتباط بین‌فرهنگی، از درک کامل اهداف گفتاری طرف گفتگوی خود مطمئن نباشد، می‌تواند با خلاصه و بازگو کردن آنچه وی به عنوان هدف گفتاری برداشت می‌کند، از درستی برداشت خود اطمینان حاصل کند («پس منظورتان این است که...» یا «اگر منظورتان را درست فهمیده باشم...» و...). از طرف دیگر، چنانچه فرستنده پیام با توجه به واکنش‌های گیرنده، به واضح نبودن منظورش پی ببرد، می‌تواند با کوتاه‌تر یا ساده‌تر کردن گفته‌های خود، به درک بهتر آن کمک کند («در واقع می‌خواهم بگویم که...» یا «بگذارید جور دیگری بگویم...» و...) (بُسه و مولر - ژاکیه ۸-۹).

از دیگر مسائل مهم، آموزش این نکته به زبان‌آموز است که ضمن صحبت درباره یک موضوع، به بیان دقیق دیدگاه‌ها بپردازد و از گفته‌های کلیشه‌وار (Stereotypisierung) که معمولاً با پیش‌داوری همراهند، خودداری کند. برای مثال، به هنگام اظهار نظر، به جای عبارت «به نظر ما ایرانی‌ها...»، از عبارت «به نظر من...» استفاده کند (رک. نازارکیویچ ۱۳۷).

مدرس‌ها برای آموزش موارد فوق به زبان‌آموز، بهتر است در کنار آموختارهای خود از ویدیوهای آموزشی‌ای که به منظور آشنا کردن زبان‌آموزان با رابطه‌های بین‌فرهنگی و شرایط حاکم بر آن تهیه شده‌اند، بهره بگیرند. در این ویدیوها مشکلات موجود در رابطه‌های بین‌فرهنگی و راه‌های شناسایی سرمنشاء آن‌ها و نیز چگونگی رفع آن‌ها به خوبی به تصویر کشیده می‌شوند.

معطوف کردن توجه زبان‌آموز به این مهم که صرف توانایی در نامیدن اشیاء، افعال، مقولات و ... به یک زبان خارجی، به معنای دانستن مفاهیم آن‌ها نیست، از جمله نکات درخور توجه در کلاس‌های زبان است (رک. مولر). به عنوان مثال یک زبان‌آموخته آلمانی که زبان عربی را به عنوان زبان خارجی یاد گرفته است، در گفتگو با یک عرب‌زبان نمی‌تواند از او بپرسد: «حال همسرتان چطور است؟» گرچه معادل عربی واژه «همسر» را به خوبی بداند. این در حالی است که این پرسش در احوالپرسی آلمانی بسیار بدیهی و معمول است. بنابراین، از وظایف مدرس است که هنگام آموزش واژگان، تنها به ارائه معادل «یک به یک» آن‌ها به یک زبان دیگر اکتفا نکند، بلکه آن‌ها را در یک بستر معنایی گنجانده و بدین ترتیب به تشریح چگونگی کاربرد واژگان جدید در فرهنگ مقصد بپردازد.

همانطور که اشاره شد این‌ها نمونه‌هایی از روش‌های تدریس توانش بین‌فرهنگی در کلاس‌های زبانند. واضح است که اجرای آن‌ها - همچنین سایر روش‌هایی که مدرسان

برمی‌گزینند - در گرو فراهم آمدن شرایط لازم است. دوستی‌زاده این شرایط را چنین برمی‌شمارد:

«۱- آموزش زبان خارجی با دو پیش فرض زیر برای نیل به مهارت بین‌فرهنگی قرار می‌گیرد:

الف) مسائل بین‌فرهنگی در تمام موارد زندگی روزمره دخالت دارند و در تمام مراحل و مباحث آموزش باید در نظر گرفته شوند.

ب) و بر این اساس اهداف انتقال مهارت بین‌فرهنگی در برنامه و پی‌ریزی درسی آموزش مورد توجه قرار گیرد.

۲- سیاست‌گذاری مؤسسه ارائه دهنده آموزش زبان مقصد: اصولی‌ترین پیش زمینه، آماده‌سازی سخت‌افزار کسب مهارت بین‌فرهنگی است که به عهده مؤسسات ارائه‌دهنده زبان‌های خارجی است. مؤسسه باید خود را ملزم به ایجاد تمام زمینه‌های کسب مهارت بین‌فرهنگی، در اختیار گذاشتن لوازم سمعی و بصری و غیره بداند.

۳- استفاده از کتاب‌های آموزشی تألیف شده بر اساس ارتباط بین‌فرهنگی: استفاده از کتاب‌هایی که هدف غایی آن‌ها انتقال مهارت زبانی و بین‌فرهنگی با استفاده از مسائل بنیادی فرهنگ و زبان مقصد باشد، بسیار تعیین کننده است. این کتاب‌ها با ارائه اطلاعات زبان و فرهنگ مقصد، یافته‌های زبان‌آموز را درباره زبان و فرهنگ خویش به چالش می‌کشاند و از طریق این تقابل زبان‌آموز کم‌کم، ولی به مرور، تفاوت‌ها و تشابهات را تشخیص می‌دهد.

۴- مدرسی که آموزش لازمه را درباره انتقال مهارت بین‌فرهنگی دیده باشد. مدرسانی که بر محدوده تدریس هر دو فرهنگ و زبان تسلط داشته باشند، آماده عملی کردن نظریه‌های موجود در این زمینه‌اند. ارائه دوره‌های ضمن خدمت به آن‌ها برای استفاده از آخرین اطلاعات علمی - آموزشی، یکی از مهمترین الزامات و وظایف مؤسسات است.

۵- در کنار انتقال مهارت بین‌فرهنگی، باید شیوه‌های معمول آموزشی - تحقیقاتی بکار گرفته شود.» (دوستی‌زاده ۷۳)

با درنگی در موارد برشمرده، می‌توان نتیجه گرفت که تحقق آن‌ها نیازمند انگیزه، همکاری و پیگیری دو جانبه مؤسسات آموزش زبان و نیروهای تدریس است و تنها بر پایه چنین هم‌کنشی است که می‌توان به شکل‌گیری کلاس‌هایی که آموزش توانش بین‌فرهنگی را در چارچوب اهداف آموزشی خود دنبال می‌کنند، امید داشت.

نتیجه

با توجه به آنچه رفت، علت گنجاندن مقولات فرهنگی در برنامه‌های کلاس‌های زبان خارجی با هدف آموزش توانش بین‌فرهنگی به زبان‌آموزان، برداشت نادرست از این توانش است. توانش بین‌فرهنگی که آموزش آن به منظور کمک به زبان‌آموزان در اداره ارتباط‌های بین‌فرهنگی به کلاس‌های زبان راه یافت، به معنای تسلط بر فرهنگ بیگانه یا به عبارتی برخورداری از دانش فرهنگی نیست، چرا که این دانش به تنهایی برای حل مشکلات احتمالی ناشی از تقابل فرهنگ‌ها کافی نیست. افراد در رابطه‌های بین‌فرهنگی با مجموعه مشخصی از اعتقادات، معانی و رفتارها به نام فرهنگ بیگانه رویه رو نیستند (رک. بایرام ۳۹) که شناخت این مجموعه تضمینی برای موفقیت آن‌ها در رابطه باشد، بلکه با فرهنگ سومی مواجه‌اند که ناشی از کنش‌ها و واکنش‌ها میان فرهنگ‌های حاضر در رابطه است و محتوای آن بسته به افراد و شرایط دخیل در رابطه، از رابطه‌ای به رابطه دیگر تغییر می‌کند. از همین روی است که لازمه موفقیت در چنین رابطه‌هایی، گذشته از معلومات فرهنگی، آگاهی از وجود تفاوت‌ها میان فرهنگ‌ها، انگیزش سازگاری با این تفاوت‌ها و همچنین کنش‌ورزی بخردانه و رهگشا برای چیرگی بر مشکلات برآمده از آن‌ها است؛ به مجموعه این مهارت‌هاست که توانش بین‌فرهنگی اتلاق می‌شود.

در این مقاله، با توجه به بایستگی‌های عصر حاضر که در آن ارتباط‌های بین‌فرهنگی نیاز روزمره افراد بسیاری است و نیز با توجه به نقشی که توانش بین‌فرهنگی در ارتقای کیفیت این ارتباط‌ها می‌تواند ایفا کند، آموزش آن به موازات آموزش زبان خارجی در کلاس‌های زبان، به عنوان یک ضرورت مطرح و پیشنهادهایی همسو ارائه شد. از جمله اشاره شد که از روش‌های آموزش توانش بین‌فرهنگی در کلاس‌های زبان خارجی، گنجاندن واژگان جدید در یک بستر معنایی و بدین ترتیب آموزش مفهومی آن‌هاست. اما این روش تدریس واژگان که فرصتی طلایی برای آموزش توانش بین‌فرهنگی در کلاس محسوب می‌شود، علی‌رغم انتقادات مکرر کارشناسان، از سهل‌انگاری مدرسان در این زمینه، به دلیل زمان محدود تدریس، معمولاً محقق نمی‌شود. در مطالعات صورت گرفته مرتبط، پیشنهاد می‌شود به منظور غلبه بر مشکل زمان، زبان‌آموزانی تربیت شوند که خود به طور مستقل به معناگشایی از واژگان، در شرایط مختلف، قادر باشند. اما متأسفانه شمار پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه اندک و چگونگی تحقق این هدف آموزشی تا حدی مبهم است. بایسته است که این مبحث در آینده، مورد مطالعه و پژوهش بیشتری قرار گیرد.

Bibliography

- Adler, Nancy J. (2003). Communicating across Cultural Barriers. In: Jürgen Bolten; Claus Ehrhardt (Hg.): *Interkulturelle Kommunikation*. Texte und Übungen zum interkulturellen Handeln. Sternenfels: Wissenschaft & Praxis.
- Bahns, Jens (2000). Die Vermittlung von Wortbildungskennntnissen im Englischunterricht der Sekundarstufe I. In: Klaus Detering (Hg.): *Wortschatz und Wortschatzvermittlung*. Frankfurt am Main [u.a.]: Lang.
- Bolten, Jürgen (2001). *Interkulturelle Kompetenz*. Erfurt: LZT.
- Bosse, Elke/Müller-Jacquier, Bernd (2004). *Interkulturelle Kommunikationskompetenz*. Bayreuth. (Internes Arbeitspapier).
- Byram, Michael (1997). *Teaching and Assessing Intercultural Communicative Competence*. Clevedon: Multilingual Matters.
- Dietrich, Gerhard (1968). *Sprachtheoretische Grundlagen des neusprachlichen Unterrichts*. Heidelberg: Julius Groos.
- Dousteh Zadeh, Mohammadreza (1387/2009). *Ahammyate Enteghale Farhang dar Kasbe Maharathaye Zabani*. Tehran: Pazhuheshhaye Zabanhaye Khareji, Nr. 46.
- Hymes, Dell (1972). On Communicative Competence. In: J. B. Pride; Janet Holmes (eds): *Sociolinguistics*. Harmondsworth: Penguin.
- Müller, Bernd-Dietrich (1994). *Wortschatzarbeit und Bedeutungsvermittlung*. Berlin: Langenscheidt.
- Nazarkiewicz, Kirsten (2010). *Interkulturelles Lernen als Gesprächsarbeit*. Wiesbaden: Verlag für Sozialwissenschaften.
- Picht, Robert (1983). Alltagskommunikation. In: Robert Picht (Hg.): *Materialien zur Landeskunde*. Band II. Nr. 1. Bonn, Bad Godesberg: DAAD.
- Standards for Foreign Language Learning: Preparing for the 21st Century* (1996). Yonkers, NY: National Standards in Foreign Language Education Project.
- Witte, Arnd (2006). Überlegungen zu einer (inter)kulturellen Progression im Fremdsprachenunterricht. In: Claus Gnutzmann; Frank G. Königs; Ekkehard Zöfgen (Hg.): *Fremdsprachen Lehren und Lernen. Themenschwerpunkt: Sprachdidaktik – interkulturell*. Tübingen: Narr.